

حاجی میرزا جعفر خان حقایق نگار خورموجی

تا کنون کله و زاری شاعران و نویسندگان رازباد شنیده و خوانده‌اید، که از دست‌روز کار و از گردش چرخ کجمدار نالیده‌اند، یا از جور رقیب و بی‌وفائی حبیب شکایت کرده‌اند، و از همه بالاتر، ممدوح مدحشان را نپذیرفته و صلّه و انعام آنها را نداده، یا کم داده است و کاربآء و ناله و گاهی هم به‌م‌جور دشنام انجامیده است.

اما تا کنون به‌درد دل مورخین نرسیده‌اید و نمی‌دانید مورخ بیچاره، مخصوصاً مورخی که خواسته باشد تاریخ عصر خود را برشته تحریر در آورد به چه مشکلات و مصائبی گرفتار میشود. من برای نمونه سرگذشت یکی از این مورخین را برایتان شرح میدهم:

مجمّل احوال حاجی میرزا جعفر خان حقایق نگار خورموجی دشتستانی که بوسیله مورخ علامه مرحوم عباس اقبال آشتیانی بنقل از فارس نامه ناصری در پشت کتاب تاریخ حقایق الاخبار ناصری تألیف مورخ مزبور نوشته شده ذیلاً درج میشود:

«حاجی میرزا جعفر خان حقایق نگار خورموجی دشتستانی از خاندانی است که از مدتها پیش از او بارت ضابطی و کلاشری خورموج را داشته‌اند، او نیز تا تاریخ ۱۲۵۸ در همین سمت بود، حاجی خان حکمران دشتی او را از این شغل راند و حاجی میرزا جعفر خان به شیراز آمد و بامارت دیوانخانه عدلیه شیراز نامزد شد و کتاب آثار جعفری را در تاریخ و جغرافیای فارس نوشت و بتاريخ ۱۲۷۶ آنرا منتشر ساخت و به‌طهران آمد، ناصرالدین شاه او را مأمور کرد که حقایق تاریخ ایلام خود را خالی از تصنعات منشیانه و تملقات معموله برشته تألیف بیاورد و او در نتیجه، همین کتاب را که «حقایق الاخبار ناصری» نام دارد تألیف کرد و بلقب «حقایق نگار» ملقب گردید، و این کتاب که تاریخ مختصر قاجاریه و تاریخ بالنسبه مفصل سلطنت ناصرالدین شاه است تا سال ۱۲۸۴، ظاهراً مقبول نظر شاه نیفتاد و حاجی میرزا جعفر به‌عراق عرب مهاجرت نمود و در آنجا مقیم بود تا آنکه بسال ۱۳۰۱ در همان دیار وفات یافت.

حاجی میرزا جعفر غیر از آثار جعفری و حقایق الاخبار کتاب دیگری هم داشته است بنام نزهة الاخبار که آنرا در حدود سال ۱۲۹۰ تألیف کرده بود.

تا این جادستخط استاد فقید عباس اقبال از پشت جلد تاریخ حقایق الاخبار متملق به کتابخانه دانشکده ادبیات شماره ۳۷۷۲ نقل شد و خود مؤلف در دیباچه تاریخ حقایق الاخبار در باره تألیف آن کتاب چنین مینگارند:

«بعد چنین گوید محرر این مقاله و مؤلف این رساله بنده راجی جعفر خورموجی که چون از تفضلات قادر بیچون و بیمن دولت جاوید آیت روزافزون اعلیحضرت بیدار دولت برجیس طلعت کیوان مهابت زبینه تاج و نگین ظل‌الله فی الارضین سلطان اعظم سیدالسلطنین ناصرالاسلام والمسلمین ملک الملوک ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه و اعلی شأنه که وجود مسعودش در حفظ حفیظ حافظ ازل محفوظ و ذات ملک صفاتش بسعادات قادرلم بزل محفوظ باد تاریخ مختصری مسمی بآثار جعفری انجام رسید و باتمامش موفق گردید در شعبان سال ۱۲۷۶ بر حسب تقدیر

قادر قدیر بابتبیب عدم اعانت و ظهور اهانت لیز امیر و وزیر از محوطهٔ پرفاقت و مخافت شیراز بصوب دارالخلافة طهران مینو طراز مسافرت نمود پس از چندی از ورود بمنزل مقصود ، سعادت یار آمد و روزگار خفته بیدار گردید بتوسط و دستیاری یکی از اینافان بزم سلطنت ونام یافتگان دولت ومقربان حضرت خلافت آن مختصر تألیف با این بندهٔ ضعیف بحضور سراسر نور و نظر کیمیا اثر مهر ظهور خدیومعدلت دستور ابدالله عیسه و ایدالله حبشه مشرف و سرافراز آمد شاهنشاه پناه شرف مطالعه ارزانی فرمود ، زیاده از فراخور پایه وتصور مایهٔ این بنده ، محض ظهور عنایت اسلام وبروز عاطقت وبمقتضای علوهمت ستایش وتحسین کرد ، تمجید وآفرین نمود .

همت پیرمغان بین که چه مابدمستان هرچه کردیم بچشم گرمش زیبا بود
 فرق مباحثاتم برفرق فرقدان برافراشت و بضبط تاریخ دولت ابدمدت خویش مأمورم داشت ولی مقرر شد که خالی از خرافات منشیانه و جزافات مترسلانه طریق صدق و صواب پوی ، و جزاز راستی وانصاف مگوی ، خائن را خادم مدار و فرار را کرار مشمار ، حقایق نگاری کن نه طریق تملق سپاری .»

اگر چه باعدم بضاعت از قواعد عربیت و وجود تحریرات اکابر معاصر از اینکار انکار لازم بود ، ولی در مقابل فرمان قضا جریان شاهنشاه امثال و اطاعت متحتم و شروع در مقصود واجب ، کما قال الله تبارک وتعالی «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولوال الامر منکم .» امیداز کرم خداوند منان چنانست که حقایق وقایع دولت جاوید آیت این خدیوکامکار و لالی گزارش اوان شوکت شاهنشاه تاجدار را مهمامکن بدون زیاده ونقصان برشتهٔ تحریر کشیده و بحقایق الاخبار ناصر می موسومش سازد .»



حقایق نگار در ابتدای کتاب اصل وتبار ایل قاجار وتیره های اوشاقه باش ویوخاری باش را شمرده وزود خورد سران ایل مزبور را باسلاطین وقت بهاجمال درج نموده مخصوصاً محاربات محمد حسن خان سرسلسلهٔ این دودمان را با پادشاه افشار و سلسلهٔ زندیه مشروحتریان کرده است ، سپس وفات کریم خان وکیل الرعایا ونهضت آقا محمد خان مؤسس سلطنت قاجار و دوران سلطنت او وبابا خان (فتحعلیشاه) را بهاجمال درج وپس از اشاره بدوران کوتاه سلطنت محمد شاه بشرح احوال و وقایع دورهٔ ناصر می پرداخته و از مقدمه وارد اصل موضوع شده است .
 چون کتاب حقایق الاخبار چاپ شده (اگرچه نسخه های موجود این کتاب معدود وتقریباً نایاب است) اشاره بمندرجات جالب این کتاب فعلاً ازومی ندارد .

برای نمونه قسمتی از آن کتاب که باواخر دورهٔ زمامداری میرزا تقی خان امیر نظام (امیر کبیر) مؤلف احتیاطاً از ذکر لقب امیر کبیری او نیز خود داری نموده (برای اینسکه معلوم شود بهچه علت این تألیف مورد پسند نشده و مؤلف مورد بی مهری قرار گرفته ومتواری شده و نسخه های کتاب را برچیده اند بطور خلاصه درج میشود :

«هنگام نهضت موکب فیروزی کوکب وحسرت کت رایت نصرت نشان از آنر بابجان بجانب دارالخلافة طهران از مشارالیه خدمات نمایان بظهور رسید بمنصب نبیل امیر نظامی مفتخر و نامی گردید و در موکب مسعود بدارالخلافة لقب اتابیکی ومنصب صدارت اعظم با شغل امیر نظامی تسوأم گشت و چون صدارت و امارت بروی تقریر افتاد بحسن رأی و کمال کفایت و رزانت خویش

مملکت را در سلك نظام آورد و آئین عدل و انصاف بگسترده و امرارا باندازه مایه پایه داد و رعایا را بکنجایش مؤنه خراج نهاد ، معاندان را در برقه اطاعت کشید . کشور را تنظیم یافت و لشکر نظام . الحق پیشکاری ادیب و کارگذاری مهیب ، ساسی عاقل و حارسی کامل ، فکری بعید المر می داشت و تدبیری قریب المرام . قآنی گوید :

یکانه صدر محترم	مهین امیر محتشم	اتابك شه عجم	امیر شهربارها
كشوده شریها	رهاكن اسپرها	خزانه فقیرها	نظام بخش کارها
بیای تخت پادشه	فزودی آنقدر سپه	که صف کنند و ماهه رده	پیاده ها سوارها

چون کارش در علوشان و نفاذ فرمان بغایت رسید ، بمقاد « اذانتھی الامرالی الکمال عاد الی الزوال » روی در تراجیح نهاد از مضمون بیت :

سخن به که با صاحب تاج و تخت	بگوئید سخنه نگوئید سخت
خطر هاست در کار شاهان بسی	که به با شاه خویشی ندارد کسی
چه از روی کین بر فروزند چهر	بفرزند خود بر نیارند مهر

دور ماند ، رویه تکبر و تمسرو شیوه مذمومه تجبر و تیخت پیش گرفت باطمینان خدمت و استظهار مصاهرت در حضرت جم مرتبت گستاخانه محاورت میکرد و امورات مملکتی را بدون اجازه و رخصت ، بصوابدید خود بانجام میرسانید ، طبیعت غیور سلطنت و غرور شباب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند ، خاطر مبارک شاهی مکدر و انمام امرش مقرر گردید .

هنگام مراجعت از سفر اصفهان پس از ورود بقم شاهنشاه معدلت گستر شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه برادر کهنتر خود را باقتضای مصلحتی چند ، که مکنون ضمیر منیر مهر پیوندش میبود بدون استشاره اتابك اعظم بحکومت و توقف دارالاعیان قم سرافراز فرمود . صدارت پناهی پس از اطلاع بر خلاف حکم پادشاهی توقفش را در قم مصلحت ندید و مأمور بالتزام رکابش گردانید . این ممانعت را خدیو بیهمال پسندیده نفرمود بر قهر و خشم باطنی افزود ، بحکومت و اقامت شاهزاده در قم حکم صریح شرف صدور یافت . این اول خبط و خطائی فاحش بود که از مشارالیه روی نمود .

خلاف رأی سلطان رای جستن بخون خویش باشد دست شستن .

در این وقت حساد و اعدا در آنکه مترصد بودند مقامی نیکو بدست آمد ، دلایل و براهین بلباسهای رنگین و سخنان شیرین در حضرت پادشاهی یکابک بسعایت اتابك معروض میداشتند بعد از ورود دارالخلافه پس از انقضای ایامی معدود روز پنجشنبه بیستم محرم ۱ که اختر اقبالش بدرجه هبوط وافول بود اعلیحضرت پادشاهی بقاعده مستمره احضار بحضور مبارکش نفرمود . اتابك بنا ذکاوت و کیاست را از ظهور این معنی ملالت حاصل آمده از سرای دیوان پادشاهی بمنزل خود معاودت نمود ، در این اثنا دستخط مبارک مشعر بر اعتزال از منصب صدارت و استقلال در امارت فقط

۱ - مرحوم استاد عباس اقبال در حاشیه کتاب نوشته : « پنجشنبه ۱۹ محرم میشود رجوع کنید بصفحه ۱۱۷ که يكشنبه را ۲۲ محرم مینویسد و همین هم صحیح است چه امیر در شب ۲۰ محرم مغرول شد و فرهاد میرزا « شب جمعه بیستم ماه محرم » را که با ۱۲۶۸ برابر است ساده تاریخ واقعه یافته (زنبیل ۱۵۴) . »

بافضام يك قبضه شمشير مرصع و يك قطعه نشان بتوسط يكي از خادمان در گاه بامارت پناه رسانيدند ، چون بخت را وارون و امور را دگرگونديد جهان روشن درپيش جهان بينش سپاه گشته از باريافتگان بارگاه درمقام استفسار گناه خویش برآمد شاهنشاه اسلام پناه گناهانش را يكايك مرقوم و مصحوب اعتمادالدوله بوي فرستاد امير نظام مستدعی شرفیابی حضور مبارك گردید بدرجه اجابت رسید . پس از شرفیابی با آنکه در ارتکاب این جرایم بمعاذیر مقبول متمسک توانستی شد ، چون از بر کشتگی بخت هنوز در سكرت غرور بود از طریقۀ صواب اندیشی دور .

چه تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

عرايض بيموقع ناهنجار در حضرت شهریار معروض داشت ، فايده نبخشید بل مزید علت گردید بحکم قهرمان طبیعت سلطنت جلیل، خان بیات با یکصد نفر سواره مشارالیه را با منشیان به کاشان برد. در قریۀ فین عزلت گزین گردانید یک اربعین بر حسب صواب دیدمانا و امرافنائش بر بقا مرجع گردید حاجی علیخان فراشبازی بکاشان شتافت روز هجدهم ربیع الاول در گرمابه بدون ظهور عجز و لابه ایاد نیکه مدنی متمادی از یمین و یساراعادی و اشار را راقهور و خوار میداشت فساد دژ خیم نهاد اجل بفسد یمین و یسار ش پرداخته بدیار عدمش روانه ساخت. ذلک تقدیر العزیز العظیم .

این کتاب (حقایق الاخبار ناصری) مطالب و نکات شایان توجه دیگری هم دارد که همواره مورد استفاده و استناد متبعین تاریخ دوران قاجار بوده و میباشد ، و من برای اجتناب از تطویل و اطناب از بسط مقال در این موارد خودداری میکنم و امیدوارم که یکی از ناشران کتاب مزبور را با تعلیقات مرحوم استاد اقبال به چاپ برساند تا همگان از فواید آن بهره مند شوند .

مورخ مزبور وقایع نگاری خود را تا اوایل سال ۱۲۸۴ قمری امتداد داده و کتاب خود را با قطعه شمیری از میرزا امین کرمانسی مبنی بر تعریف و توصیف مورخ و تاریخ مزبور پایان داده است . چنانچه میرزا امین هم در طی اشعار خود اشاره کرده:

دلی چون وقایع همه راست شد سخن بی فرونی و بی کاست شد

فتوت نکردند در کار او بچستند گرمی بازار او

مندرجات این تاریخ پسندیده نگردید و نسخه های چاپ شده جمع آوری و مورخ مورد بیمهری قرار گرفت .

در پایان کتاب مرحوم اقبال با خط خود چنین مینویسد : « بنقل از تذکرۀ حدیقه الشعرا تألیف حاجی میرزا احمد دیوان بیگی : میرزا جعفرخان خورموجی که وقتی تاریخی نوشته و به مساعدت بخت در پیشگاه سلطنت مقبول افتاده لقب حقایق نگاری یافت ، بعد از آن خواست مقتلی بنویسد و آن مقتل مطبوع آنان که خود را شیعه صافی عقیدت میدانند و هستند نیتقاد زیرا که بعضی مراتب که با مقامات آل الله منافی بود درج کرده و بعد از آن که مدتها در شیراز خود و سلسله اش معروف بودند ادعای سیادت کرد و در آن اوقات هم غالباً بمنزل مرحوم میرزا ابوالحسن مشیرالملك میرفت ، همانا وقتی هم در مجلسی عبارتی گفته بود انکار مانند ، از اینکه چرا جناب مسلم سلام الله علیه به تنهایی بکوفه تشریف برد؟ که عبارت یاد از ترمیض میداد ، اهل مجلس هم از این عبارت برآشفتنند و نقیب را (میرزا احمد شیرازی متوفی ۱۳۰۲ قمری) گفتند تا او راهجو گوید و نقیب در هجو او اصراری کرد و چند بند و نثر کیب در هجو او گفت چنانکه در دیوانش ثبت است ،

نهایت يك فقره از هجوها را که نقیب مصراعش را گفته بود که در خواب گفته «لال شو چون طعنه بر مسلم زدی کافر شدی» فقیر در اینجا نگاشت .

ای فلانی آدمیت را چه کردی خردی در جوانی بودی از نسل سنان ابن انس جعفر کذابى اما نه قرین عسکری زینب کذابه‌ای زانو بچشمک بوالحسن گمی شدی میر ای حصین ابن عمیر آخر میر سید الفساق شیخ الملاحدين کلب الیهود لایق ریش نگاریدى حقایق در کتاب گفته بودی مسلم آخر از چه تنها کوفه رفت باز شاشیدی بدست و مهره افکندی بطاس یار بودی قطبکی امسال گشتی قطب دین ده بیت دیگر از قطعه فوق را که مرحوم اقبال از تذکره حدیقه الشعرا نقل فرموده چون شامل الفاظ کیکه و ناسزا گوئی است در اینجا درج نمودم .

و من درباره اینکه میرزا جعفر ادعای سیادت کرده باشد تردید دارم ولی در شهری که نقیب آن بی دلیل شخصی را از اولاد سنان ابن انس بدانند هر کس میتواند مدعی سیادت شود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سرگرد اسحق شهنازی

سپاه بی مرد

مجوست سپاهی که ز خود مرد ندارد
درمان نپذیرد ز همه داروی آفاق
سست است سواری که زپی، گرد ندارد
هر جامعه کز غم، دل پر درد ندارد
هر کس که تن زار و رخ زرد ندارد!